

## ناسیونالیسم یا سوسیالیسم؟ یک انتخاب سیاسی ساده!

[فواد شمس - روزمرگی های شهری](#)

در چند وقت اخیر با توجه به شرایطی که جامعه ما با آن درگیر است لزوم بازنگری در برخی از مفاهیم و پالایش آن ها در جنبش آزادی خواهانه و برابری طلبانه مردم جامعه ما خصوصا نسل جوان و جدید که برای ساختن یک جامعه بهتر و نفعی وضعیت نامطلوب کنونی تلاش می کند بیش از گذشته به نظر می رسد در این میان لزوم یک نقد رادیکال و ریشه ای به آن چیزی که ناسیونالیسم در هر شکل اش و احساسات کودکانه و خام وطن پرستانه می نامیم اهمیت دو چندان یافته است. به نظر می رسد بر اساس یک واقعیت تاریخی این امر همچون گذشته به صورت یک ترمز و انحراف در میان فعالین اجتماعی و سیاسی جامعه ما همچنان به نقش آفرین مشغول است. پس در مقابل آن هیچ سکوت و ماشاتی نباید کرد بلکه باید به وسیله نقادی درست و اصولی و البته رادیکال و ریشه ای زوایای واقعی آن را در جلوی چشم فعالین جنبش و کسانی که علاقه دارند جامعه ما را از وضعیت نامطلوب موجود برهانند و یک جامعه آزاد، برابر و انسانی را بسازند روشن ساخت. بدین منظور من هم بر خود لازم دیدم این چند خط را بنویسم. البته ذکر این نکته ضروری است که این نوشتار تنها فتح بابی است برای بحث های جدی تر و مفصل تر و تنها سرخط های نکات کلیدی در نقد ناسیونالیسم و لزوم پالایش جنبش آزادی خواهانه و برابری طلبانه ما از هرگونه انگاره و احساسات ملی گرایانه، ناسیونالیستی و وطن پرستانه ( یا هر نام دیگری که بر آن می گذاریم) است.

### چند نکته بدیهی:

- 1- هیچ انسانی در انتخاب محل تولد خویش و طوقی که به طبع آن به نام ملیت و کشور بر گردنش آویزان می کنند آگاه نیست و اختیاری نداشته است. در نتیجه افتخار کردن به امری که در انتخاب آن هیچ اراده و آگاهی نداشته امری نادرست است. منتسب کردن این امر غیر اختیاری و غیر اراد و نا آگاهانه به انسان ها سیاست درستی نیست.
- 2- اموری از قبیل زبان، فرهنگ، نژاد، قومیت، ملیت، کشور و... با پسوند **مشترک!** اموری مقدس و لاتغییر نیستند! اموری هستند که به انسان منتسب می شوند در نتیجه عامل تقسیم بندی و طبقه بندی انسان ها نمی توانند قرار بگیرند و بر این اساس وحدت و یا تضاد گروه های انسانی را تعریف کرد.
- 3- تقسیم بندی بر اساس ملیت و دیگر امور منتسب به آن یک تقسیم بندی سرمایه دارانه است. سرمایه داری برای آن که میان مردمان کارگر و کسانی که با کارشان سود و سرمایه آنان را افزون می کنند اختلاف بیاندازد تا راحت تر اینان را سرکوب و بی حقوق و استثمار کنند این دقیقا سرمایه داری و درت های مسلط ضد انسانی هستند که این امور را به جوامع انسانی تزریق کرده و می کنند.
- 4- در سرتاسر تاریخ همواره به نام ملیت، کشور، نژاد، قوم و این قبیل امور جنگ های فراوانی بین انسان ها راه انداخته اند! به نام دفاع از ناموس وطن، کیان کشور، منافع ملی، فرهنگ مشترک، خاک، تمامیت ارضی و... جان انسان ها را در اصل قربانی منافع کثیف و سود و سرمایه طبقات حاکم کرده اند.

### افسانه ای به نام منافع ملی

- 5- این ترم " منافع ملی" را ما بارها شنیده ایم. اما آیا تاکنون سعی کرده ایم که ریشه ای آن را بررسی کنیم؟ که در واقع این منافع ملی منافع چه بخشی از جامعه است؟ به واقع منافع ملی منافع بخشی از جامعه است که ابزار تولید مادی جامعه و سود ناشی از آن و در کل بیشتر منافع و مواهب مادی جامعه را در دست داد. منافع ملی در واقع منافع طبقات حاکم است چون در همان کانتکس جامعه که به نام یک "ناسیونال" و کشور تقسیم بندی شده است تمام مواهب و ابزار تولید سود و سرمایه در دست یک عده خاص است و حفظ و حراست از آن یعنی حفظ و حراست از منافع طبقه سرمایه دار و مسلط جامعه! فرهنگ مشترک و زبان مشترک و غیره هم صوربندی ظاهری و ذهنیت سازی این امر هستند.

6- همواره به نام در خطر بودن منافع ملی کارگران و طبقات مزد بگیر و پایین جامعه را سرکوب کرده اند! به کارگران گفته اند منافع ملی در خطر است باید کم تر مزد بگیرید! نباید اعتصاب کنید چون با منافع ملی در تضاد است. باید ساعات کاری را افزایش دهید چون می خواهیم منافع ملی مان پیشرفت کند! اما به واقع از کنار این همه پیشرفت و حفظ و حراست از منافع ملی چه چیزی عاید کارگران شده است؟ هیچ! تنها شکاف طبقاتی بیشتر! چون روابط نا برابر و غیر آزاد است چون هنوز سیستم کار مزدی برقرار است. به نام منافع ملی همواره تنها منافع طبقاتی طبقه حاکم جلو تر رفته و منافع طبقه کارگر زیر آن له شده است!

7- آیا تاکنون به این امر فکر کرده ایم که چرا آنانی که همواره داعیه دار حفظ و حراست منافع ملی بوده اند هیچ گاه حاضر نشده اند اندکی از منافع شخصی و طبقاتی خویش بگذارند؟ چرا به جای آن که کارگران را اخراج کنند و مزد کمتری به آنان بدهند خودشان از اندکی از سود سرشاری که در واقع حاصل دزدین دست رنج همان کارگران است به نفع " منافع ملی" شان چشم پوشی نکرده اند؟ جواب بسیار ساده است. چون منافع ملی دقیقا مترادف با منافع طبقاتی طبقات حاکم هر جامعه است. این یک انحراف نیست این یک اصل بدیهی است!

8- هدف ما تغییر این سیستم است. تغییر روابط نا برابر و غیر آزاد و غیر انسانی آن است. واژگون کردن روابط مبتنی بر کار مزدی! در نتیجه ما نمی خواهیم اندکی نمودارهای اقتصادی را بالا و پایین کنیم که شاید در این میان مزد کارگران و طبقات مزدبگیر و زحمت کش اندکی بهتر شود بلکه ما می خواهیم تمام این نمودارهای دروغین و نابرابر و غیر آزاد را واژگون سازیم تا جهانی آزاد و برابر و انسانی بسازیم.

### یک اشتباه بزرگ تاریخی

9- نمی توان دقیق گفت این اشتباه تاریخ از کی و دقیقا از کجا شروع شد اما در مقیاس جهانی اش می توان یک مختصات کلی از آن ترسیم کرد. به طور خلاصه می توان گفت یک عده خرده بورژوازی ناراضی در کشورهای جهان سوم به خاطر آن که منافع طبقاتی شان با منافع طبقاتی سرمایه داری جهانی در تضاد بود به نام استقلال یابی و جنبش های ضد استعماری در آن کشورها رشد پیدا کردند در این میان از یک طرف اینان بخشی از بورژوازی وطنی را نیز با خود همراه کردند و متأسفانه در نبود یک جنبش کارگری قوی با افق های درست سوسیالیستی بخش اعظمی از طبقه کارگر و مزدبگیران جامعه نیز پشت سر اینان به راه افتادند. به خاطر شرایط جهان دوقطبی آن زمان اینان برای آن که مرزبندی شدید خود را با کشورهای به اصطلاح امپریالیستی اعلام کنند یک نوع ادبیات سطحی و بیشتر شعار گونه که ظاهر چپ داشت را نیز برای اعلام نظرات خویش برگزیدند. این نوع جنبش ها را می توان در کشورهای آمریکای لاتین، خاورمیانه و کشورهای عربی و برخی کشورهای آفریقایی دید! چهره های مثل فیدل کاسترو و تیتو و نهرو و جمال عبدالناصر و مصدق و ... چهره های شاخص این جریان بودند و احزاب و سازمان های به اصطلاح چپ و تمامی سازمان ها چریکی مبارز نیز در این تقسیم بندی قرار می گیرد. این نوع جنبش ها بر خلاف ظاهر و اسمی که برای شان جا افتاده است به هیچ عنوان نمی توان چپ و سوسیالیست و مارکسیستی دانست. این جنبش ها ی ملی گرایانه بیشتر یک نوع پوپولیسم در دل خود داشتند. به معنای نقد سرمایه دارانه ی، سرمایه داری جهانی نه نقد رادیکال و ریشه ای و ارائه بدیل سوسیالیستی! از لحاظ طبقاتی هم طبقه کارگر در این جنبش ها متأسفانه تنها حکم پیاده نظام دیگر طبقات را داشت.

10- با آن که این جنبش ها دارای آرمان های انسانی و آزادی خواهانه و بعضا برابری طلبانه بودند اما چون در یک بستر درست طبقات و با یک تحلیل علمی و درست شکل نگرفته بودند در تحلیل نهایی نه در پی نفی سرمایه داری بودند و نه می توانستند یک جامعه به واقع آزاد و برابر را بر اساس تئوری های سوسیالیستی برقرار کنند اینان تنها در پی امتیاز گیری از سرمایه داری جهانی بودند اینان درگیری شان با سرمایه داری جهانی نه بر سر تغییر روابط واقعی تولید و توزیع ثروت که تنها بر سر زمین بازی این روابط بود! اینان می خواستند خود طبقه کارگر وطن!!! خویش را استثمار کنند البته شاید اندکی آرام تر و انسانی تر!!!؟!

11- در ایران نیز این جنبش در زمان دکتر مصدق به اوج خویش رسید! و یک افسانه ای در باب این که مشکلات جامعه و نابرابری ما تنها به خاطر وجود سرمایه دار خارجی و بیگانه است به وجود آمد. انگار اگر این سرمایه دار هم وطن و هم خو نم باشد دیگر روابط تولیدی بی معنا می شود! برای همین اکثر فعالین چپ نیز بر روی ترم " بورژوازی ملی و پیشرو" تکیه کردند. راه نجات جامعه و رهایی طبقه کارگر را در اخراج سرمایه دار خارجی و سپردن سرمایه و صنعت به دست ملی گرا ها دانستند. به جای آن که کلیت روابط سرمایه دارانه را نفی کنند تنها در پی اصلاح ظاهری آن برآمدند. در این شرایط است که دکتر مصدق در قامت "قهرمان ملی" عروج می کند و هنوز هم با چماق او بر سر چپ می کوبند. هنوز هم از او اسطوره ای دست نیافتنی و نماد حق طلبی مردم ایران می سازند و مرثیه سرایی می کنند برایش!

12- دکتر مصدق به صورت فردی یک انسان شریف و خوب بوده است. به طور قطع ایشان به نسبت دیگر حکمرانان تاریخ ایران انسان بسیار بهتری بوده اند! این جا بحث بر سر شخصیت فردی ایشان نیست این جا بحث بر سر جایگاه اجتماعی \_ طبقاتی و سیاسی ایشان است . بحث بر سر این است که ایشان نماینده ی کدام طبقه بودند! در واقع دکتر مصدق فرزند خلف بخشی از اشرافیت شکست خورده و نماینده بخش نو ظهور بورژوازی بودند که هنوز نتوانسته بود خود را با سرمایه داری جهانی ادغام کند و تطبیق دهد. در نتیجه تضاد ایشان با سرمایه داری جهانی که در جنبش ضد استعماری ملی گرایان آن زمان تبلور یافته بود از یک منظر طبقاتی دیگر است. در نتیجه مصدق قهرمان اکثریت مردم ایران نیست! مصدق قهرمان ما نیست. مصدق قهرمان طبقه خودش است! اما متأسفانه بر اساس همان تحلیل های اشتباه بخش اعظمی از کسانی که بعداً سردمداران جنبش چپ در دهه های بعدی شدند از دل همین جنبش مصدقی در آمدند. آرمان و آرزویشان و الگویشان داشتن یک مصدق دیگر شدو در نتیجه دیدگاه اصولی طبقاتی مبتنی بر رهایی طبقه کارگر در نتیجه رهایی جامعه را نداشتند.

13- هژمونی حاکم بر جنبش چپ در ایران در این دوره تاریخی را می توان یک نوع چپ خلقی و غیر کارگری و غیر سوسیالیستی به معنا درست کلمه دانست! می توان این جنبش را جناح چپ ملی گرا ها دانست! با اندکی دقت در ادبیات و گفتار و هنر و کنش های سیاسی و اجتماعی این جنبش که در سنت حزب توده و سازمان های چریکی و گروه های پراکنده حول آن! تبلور می یابد به راحتی می توان این مسئله را دریافت. در نتیجه با کمال احترامی که برای تک تک فعالین این جنبش چپ قائل هستم و با اعلام این که آرمان های آنان به واقع آرمان های انسانی و خوبی بوده است اما باید بگویم که آنان را نمی توان مارکسیست و سوسیالیست و در نتیجه نموداری از جنبش رهایی طبقه کارگر و جنبش چپ دانست! در نتیجه نمی توان تاریخ مارکسیسم در جامعه ما مترادف با آنان گرفت به نظرم این یک اشتباه تاریخی بسیار بزرگ است. در نتیجه باید با یک نظرگاه رادیکال و درست و علمی به نقد این نوع گفتار و جنبش پرداخت خصوصاً در شرایط حاضر که متأسفانه هنوز گرده هایی از آن بر جنبش کنونی ما مانده است!

### رد تئوری بومی سازی !

14- یک از ترم های اساسی در جامعه ما "بومی سازی" همه چیز است. در جنبش های اجتماعی و سیاسی ما نیز این بومی سازی وجود دارد! مدرنیته بومی! لیبرالیسم بومی! صنعت بومی! آدامس بومی! هر چیز دیگری را با یک پسوند بومی ! به راحتی بوم سازی می کنند! متأسفانه در چپ نیز این امر بسیار زیاد به چشم می خورد و گمانم بر این است یکی از نقاطی که ضربه خورده ایم نیز همین است. ببینید حقوق انسان ها نیاز های انسان ها یک امر جهان شمول است! مدرنیته یک تجربه انسانی و جهان است! نه یک تجربه غربی که بخواهم بومی اش بکنیم! سرمایه داری نیز همین طور ! سوسیالیسم نیز که نتیجه نقد و سنتز مبارزه ما با سرمایه داری است نیز بومی پذیر نیست! کار مزدی و روابط سرمایه داری در جهان کنونی امر جهان شمول است. سود و سرمایه مرز نمی شناسد و مبارزه با آن نیز مرز ندارد. بومی و غیر بومی ندارد. این یک اشتباه بزرگ بوده است!

15- این جا لازم است یک سوال اساسی از رفقای که می خواهند تئوری انقلابی مارکسیسم را بومی کنند بکنم! رفقا! آیا مارکس براساس هویت آلمانی تئوری انقلابی اش را استوار کرد؟ آیا لنین بر اساس سنت ها و هویت ملی روس انقلاب اکتبر کرد؟ آیا لوکاج برای بسط تئوری مارکسیسم به فلان عارف و شاعر قرون و اعصار گذشته رجوع می کرد؟ آیا گرامشی برای مقابله با فاشیست ها ایتالیا دست به تقویت هویت ایتالیایی زد؟

### ما پوپولیست نیستیم!

16- بر خی از دوستان با این استدلال که احساسات ملی در میان مردم بسیار قوی است می گویند ما نباید به نقد آن دست بزنیم و اتفاقاً باید با آن همراه شویم! با این استدلال عملاً جنبش چپ را دنباله رو جنبش های ملی گرایانه و طبقات دیگر می کنند! اولاً من این استدلال را قبول ندارم که ملی گرایان در خون مردم جامعه ما جاری است!!! مگر شما خون تک تک افراد را آزمایش کرده اید؟ فکر نمی کنم اصلاً این مسئله چندان در میان مردم خصوصاً طبقات محروم قوی باشد بلکه آنان بیشتر خواست های روزمره و عینی و اقتصادی نزدشان مهم است تا این امور انتزاعی! در ضمن بر فرض که این احساسات قوی باشد! این از سر نبود آگاهی است و یا از سر فرار از واقعیت نا مطلوب موجود. اتفاقاً یکی از عرصه های مبارزات ما مبارزه با این هویت سازی ها کاذب ملی و احساسات کور و بچه گانه ملی گرایانه در جامعه است! ما پوپولیست نیستیم که مردم را گول بزنیم تا دنبال ما بیایند! ما می خواهیم جامعه را تغییر دهیم و یکی از این عرصه های تغییر نیز همین جا است. در ضمن با این استدلال عملاً جنبش چپ تبدیل به پیاده نظام دیگر جنبش های طبقاتی جامعه می شود! راهکار درست در این جا تقویت آگاهی طبقاتی است! اگر می خواهید مردم را متحد کنید آنان را بر اساس هویت طبقاتی شان باید متحد کرد! این یک اتحاد درست است که منافع واقعی مردم را تامین می کند نه آن که به نام هویت ملی منافع یک عده کوچک از سرمایه داران و طبقات بالایی جامعه به وسیله تلاش ما تامین شود!

17- جای دیگری دوستان استدلال می کنند چون حاکمیت مذهبی جامعه ما هویت ملی را تضعیف می کند در نتیجه ما برای مقابله با حاکمیت باید دست به تقویت هویت ملی بزنیم. من با اصل این استدلال مخالف هستم. در واقع حاکمیت نه تنها هیچ گاه هویت کاذب ملی را تضعیف نکرده بلکه با تمام ابزارهایی که در دست دارد آن را تقویت کرده و به انحاء گوناگون از این هویت ملی استفاده کرده است. دستگاه تبلیغات آن سعی در تزریق هویت کاذب ملی در جامعه و اذهان مردم دارد. سرود "ای ایران" بارها از تلویزیون پخش شده است. گزاره های ملی گرایانه یکی از پایه های دستگاه تبلیغاتی حاکمیت است! هژمونی گفتمان ملی گرایانه بر رسانه ها و دستگاه آموزش رسمی و عمومی تسلط دارد! در عرصه فرهنگ و هنر و کالا های فرهنگی و هنری هژمونی ملی گرایانه مسلط است. بر سر داستان انرژی هسته ای حاکمیت سعی دارد آن را گره خورده با منافع ملی به عنوان یک خواست ملی به جامعه معرفی کند و آن را در نهایت تامین کننده **غرور ملی** بداند. در تحلیل نهایی هویت مذهبی نه تنها تضعیف کننده هویت ملی نیست! بلکه هر دو تقویت کننده و رشد دهنده و مکمل یکدیگر هستند! هویت ملی-مذهبی یک شمشیر دو دم در دست حاکمیت و طبقات مالک ابزار تولید است که به وسیله ی آن جامعه را نا آگاه نگاه می دارند! ما نباید ناخواسته تبدیل به پیاده نظام بی جیره و مواجب آنان شویم بلکه ما برای مقابله با این امور دست به آگاهی رسانی و تقویت آگاهانه هویت واقعی و طبقاتی جامعه بزنیم و افراد جامعه را حول خواست های مادی و عینی و واقعی شان که در خواست طبقاتی تبلور می یابد متحد کنیم.

### چرا ناسیونالیسم برای ایران خطرناک است؟

18- جامعه ایران یک جامعه خاص است و در نتیجه برای تحلیل آن باید با دقت نظر بیشتری جلو رفت. برای همین به نظر من علاوه بر این که ناسیونالیسم در کلیت اش وجوه منفی فراوانی دارد که بخش بسیار کوچکی از آن را نام بردیم و در تحلیل نهایی ایدئولوژی طبقات حاکم و دارانده ی قدرت مادی و معنوی جامعه است در کانتکس مشخص ایران دارای وجوه بسیار خطرناک دیگری است که خطر آن را برای یک جامعه ی انسانی دو چندان می کند.

19- ناسیونالیسم ایرانی بر خلاف ناسیونالیسم فرانسوی و مدرن که از دل انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه در آمده بود نه تنها مبتنی بر اومانیزم و انسان گرایی بورژوازی نیست بلکه یک ایدئولوژی شدیداً غیر انسانی و ضد انسان است. با اندکی دقت در گزاره های ناسیونالیسم ایرانی دقیقاً می توان تقدیس کوه و دشت و بیابان و خاک و خون را دید. این ناسیونالیسم هر چیز غیر انسانی را به غیر از خود انسان تقدیس می کند! ستون های سنگی کاخ ها پادشاهان را بالاتر از جان انسان ها و کار و تلاش انسان ها می داند! قبور پادشاهان مرده را والاتر از هزاران انسانی که از تشنگی خواهند مرد می داند! پادشاهان و سرداران جنگی خون خوار در قامت قهرمانان ملی و اسطوره های ملی عروج می کنند. این ناسیونالیسم شدیداً ضد زن است و مردسالار! در تحلیل نهایی این ناسیونالیسم بر خلاف مدل فرانسوی و مدرن آن هیچ بویی از مدرنیته نبرده است. و یک ایدئولوژی شدیداً ارتجاعی است در ضمن در صورتی که سیاسی آن این ناسیونالیسم به مدل آلمانی و ژاپنی ناسیونالیسم بسیار نزدیک است اندکی در ادبیات ناسیونالیست های ایرانی دقت کنید می بینید که الگوی آنان آلمان و ژاپن است .

20- اگر بخواهیم یک تحلیل عینی تر و واقعی تر از ناسیونالیسم بر اساس کانتکس ایران بدهیم داستان پیچیده تر و به همان نسبت خطرناک تر می شود. با توجه به این که در جامعه ایران تنوع فرهنگی، زبانی و سبک های زندگی مختلف وجود دارد هر گونه تقویت گفتمان ناسیونالیستی در هر شکل اش همچون بنزینی است که بر آتش گفتمان های ناسیونالیستی و قوم گرایانه ی دیگر ریخته می شود! برخی این استدلال ساده لوحانه برآنند که برای جلوگیری از فروپاشی کشور و برای مقابله با ناسیونالیست های قوم گرا و پان های رنگارنگ ( کرد و ترک و عرب و بلوچ و فارس و....) باید یک گفتمان ناسیونالیستی کلی تر و بزرگ تر به نام ناسیونالیست وطن پرست ایرانی که بر مبنای یک هویت و فرهنگ و زبان مشترک ساخت! این استدلال حتی اگر از جانب افراد مصلح و خیرخواه که به واقع نگران از هم پاشیدگی جامعه و کشور مطرح شود نادرست است! چون این امور که می خواهید بر مبنای آن اتحاد درست کنید ستون های محکم نیستند! واقعی نیستند! با خواست مادی افراد جامعه همراه نیستند. اکثریت جامعه حول آن جمع نمی شوند تنها بقیه فکر می کنند شما می خواهید تحقیرشان کنید و اتفاقاً با این کارتان برای قوم گرایان نیرو می فرستید! منافع واقعی اکثریت مردم را تامین نمی کنند! در ضمن با اصل انتخاب آزاد و آگاهانه انسان ها در تعارض است! مثلاً به نظر من در جاهایی که ستم ملی بسیار حاد شده است و به شکل امری سیاسی و حاد در آمده مانند کردستان نیاز است که یک راه حل جدی همچون فراندوم برای حق تعیین سرنوشت مردم این ناحیه بر گزار شود! ( این بحث مفصل است این جا به آن نمی پردازم) در ضمن انسان ها را باید بر اساس منافع مادی و واقعی شان متحد کرد! دشمن واقعی ما آن کسی نیست که هم زبان و هم فرهنگ ما نیست. عامل اتحاد ما نیز فرهنگ و زبان مشترک نیست! مبنای درست اتحاد و تضاد منافع واقعی و مادی است نه امور دروغین و انتزاعی و دست ساخته! به نظر من در جامعه ایران باید ضمن محترم شمردن تکرر زبانی و فرهنگی و آزاد گذاردن انسان ها که به چه زبانی می خواهند حرف بزنند و بنویسند و در مدارس به کودکانشان درس بدهند، چه لباسی می خواهند بپوشند و .... باید بر این نکته تاکید کرد که انسان ها نه هویت ملی دارند نه هویت قومی! بلکه تنها یک هویت واقعی وجود دارد و آن هویت انسانی است! جلوگیری

از خطر از هم پاشیدگی اجتماعی و عراقیزه شدن ایران تنها این است نه تقویت گفتمان های ناسیونالیستی و ملی گرایانه به هر شکل اش!

### آیا در برابر خطر حمله آمریکا باید ناسیونالیسم و ملی گرایی را تقویت کرد؟

21- پاسخ من صریحا نه است! حمله آمریکا هیچ منافاتی با منافع ملی در ایران ندارد! اتفاقا در راستای دفاع از منافع ملی است! چرا؟ چون همان طور که گفتم منافع ملی ترجمانی از منافع طبقات بالایی جامعه و دارندگان مالکیت ابزار تولید و سرمایه داران است. تضاد آمریکا با حاکمیت کنونی نیز بر سر این است که جامعه ایران در سرمایه داری جهای ادغام شود و در این جا بخشی از حاکمیت که منافع اش در زندگی انگلوار در کنار سرمایه داری جهانی است نه ادغام در آن! و نمی خواهد تن به قواعد باز سرمایه بدهد و تنها می خواهد بازی را بر هم بزند تا بتواند سود بیشتری ببرد مشغول مقاومت در برابر آمریکا است. انرژی هسته ای هم بهانه ای بیش نیست! آمریکا با ادغام ایران در سرمایه داری جهانی دقیقا تامین کننده منافع آن بخش متعارف تر و عاقل تر؟! و به اصطلاح میانه رو تر پروژوازی ایرانی است در نتیجه منافع ملی را تامین می کند! در این میان اما حمله نظامی آمریکا و یا هر فرآیند دیگری مثل تحریم وغیره تنها ضربه زننده به طبقات پایین و مزدبگیران خصوصا طبقه کارگر است! در این جا ما باید با گفتمان متفاوتی به نبرد با این داستان برویم! ما نباید پیاده نظام دعوای بین جناح های مختلف سرمایه داری بشویم ما باید منافع خود و منافع اکثریت مردم را نمایندگی بکنیم. در نتیجه به نام دفاع از منافع ملی و تمامیت ارضی و این امور نمی توانیم این کار را بکنیم! و تنها تبدیل به گوشت دب توپ آقایان می شویم! ما باید به نام دفاع از منافع انسانی به نام دفاع از محل زیست و کارمان! به نام دفاع از هر آن چیزی که منافع واقعی ما است با یکدیگر متحد شویم! دشمن واقعی ما صرفا " خارجی " و " غیر ایرانی " نیست! دشمن واقعی ما جنگ طلبی و نظم سرمایه داری است! ما نباید با تقویت گفتمان ناسیونالیستی و ملی گرایانه تضاد را بین ملیت های گوناگون تعریف کنیم! این اشتباه بوده که در سرتاسر تاریخ کرده ایم. نتیجه اش آن بوده که کارگران و زحمت کشان جوامع مختلف به جای آن که با یکدیگر متحد شوند تا بر ضد نظم سرمایه داری و جنگ طلبی آن در حالت کلی و جهانی اش قیام کنند به جان هم افکنده شده اند تا منافع سرمایه داران دو جامعه درگیر در جنگ تامین شود. این جا دقیقا حمایت بخشی از سرمایه داری واقعا ایرانی و وطن پرست که در صورتبندی سیاسی به وسیله سلطنت طلبان و دنبالچه هایشان به صورت ضمنی از حمله نظامی آمریکا دفاع می کنند و در واشنگتن و لس آنجلس و دبی و همی تهران خودمان زیر بیرق شیروخورشید با زمزمه "ای ایران" و به نام نامی کوروش کبیر منتظر آوردن دموکراسی به وسیله تانک های آمریکایی هستند، معنا پیدا می کند چون به واقع منافع آنان که مترادف با منافع ملی و کشور است تامین می شود!

22- در کنار این همه حتی اگر تنها سابه ای از جنگ هم بالای سر جامعه ما باشد طبقات حاکم و پروژوازی به نام دفاع از منافع ملی و خطر خارجی و بیگانه کارگران را سرکوب می کند . تضاد های اصلی جامعه را سرپوش می نهد. مشکل را تنها به عامل خارجی نسبت می دهد نه سرمایه داری در هر شکل اش! یک دشمن خیالی می سازند تا دشمنان واقعی را از جلوی چشمان ما دور کنند.

### پاسخ به برخی از انگ ها

23- البته تمامی این انگ ها آن قدر بی پایه و اساس است و نشات گرفته از کم بود مطالعه و سطحی انگاری ناسیونالیست ها که در نگاه اول تنها موجب خنده مخاطب آگاه می شود و این تصور هم وجود دارد که نیازی به پاسخ به این ها نیست! اما اگر دقیق تر شویم باید به این انگ ها پاسخ داد! چون در صورت تکرار شدن زیاد این انگ زدن ها اولاً این توهم برای ناسیونالیست ها پیش می آید که قوی شده اند و می توانند هر دروغی را به خورد جامعه بدهند و کسی هم جواب شان را نمی دهد و دوما این که تکرار این انگ ها موجب خراب شدن بستر درست بحث می شود و بحث را از یک منظر عقلانی و علمی خارج می سازد!

24- یکی از قدیمی ترین و متداول ترین انگ هایی که به چپ ها می زنند **وطن فروشی** است. در ابتدا باید این نکته ساده بدیهی اما مهم را تذکر بدهیم که سوسیالیسم یعنی علم رهایی طبقه کارگر! کارگران نیز در واقع وطن ندارند! در نتیجه کارگران و ما چیزی برای فروش نداریم! در نتیجه این انگ مسخره از بیخ خراب است. اما کسانی که این انگ را می زند در پشت آن قصد و نیت دیگری را دنبال می کنند. آنان می خواهند بگویند چپ ها به خواست عموم مردم خیانت می کنند. اما باید با تحکم به آنان پاسخ داد آنان می خواهند عموم مردم خیانت می کنند که واقعیت ها را پشت نقاب ها خوش آب و رنگ پنهان می کنند تضاد های واقعی را با تضاد های خیالی و دشمن واقعی را با دشمن خیالی جا به جا می کنند. کسانی که منافع کثیف سرمایه سالار و طبقاتی خویش را پشت نقاب ملی گرایی پنهان می کنند خائن هستند. ما تنها کارمان آشکار کردن و برداشتن این نقاب هاست تا مردم واقعیت ها را عریان ببینند! تا مردم بدانند که داستان بر سر منافع مادی و طبقاتی است نه چیز دیگر!

25- یک انگ دیگر این است که می گویند سوسیالیسم و مارکسیست ایدئولوژی است! آن هم از نوع پوسیده و شکست خورده! در این جا لازم است یک سری دروس مقدماتی را برای این دوستان کند ذهن یاد آور شد! ایدئولوژی در زبان فرانسه از دو شق ایده+ لوژی به معنای ذهن+روش"روش ذهنی" تشکیل گشته است. اما مارکسیسم مبتنی بر روشی واقعی و عینی است. تحلیلی است عمیق از واقعیت های مادی! خاستگاه آغاز مارکسیسم نه ذهن بلکه واقعیت عینی است! پای مارکسیسم در واقعیت است. در ضمن مارکس به درستی در تعریف ایدئولوژی می گوید" آگاهی کاذبی که طبقات مسلط جامعه برا ی توجیه و حفظ وضع موجود به دیگر انسان ها تزریق می کنند"(نقل به مضمون) خود مارکس بزرگ ترین منتقد ایدئولوژی بود! اگر قرار باشد چیزی ایدئولوژیک آن هم از نوع پوسیده اش و شکست خورده اش باشد این درست ناسیونالیسم است. که بر اساس یک مشیت انگاره ذهنی قدیمی می خواهند انسان ها را بر مینا هایی که هیچ ریشه ای در واقعیت ندارد تقسیم کنند و همچنان در نوستالژی قرون و اعصار هزاران سال پیش که تنها ساخته ذهن برخی تاریخ نگاران مغرض بوده است به سر می برد! ناسیونالیسم ایدئولوژی شکست است!

26- انگ دیگری که این بار از طرف برخی ناسیونالیست های اندکی با ادب تر و عاقل تر و ظاهرا با سواد تر و خجالتی تر! زده می شود این است که این حرف های شما چپ ها همه خوب هستند! انترناسیونالیسم آرمان زیبایی است اما این حرف ها همه تخیلی و آرمانی است و واقعیت ندارد و نمی توان آن ها را در جهان واقعی پیاده کرد. در پاسخ به این دوستان شرمنده تر از ناسیونالیست های دیگر! باید گفت که دقیقا ما آرمان گرا هستیم! ما تخیل داریم! اما این آرمان و تخیلمان با تخیل صرف و رمانتیستی متفاوت است! این آرمان و تخیل ما نشأت گرفته از واقعیت های مادی زندگی اطرافان است! ما بر اساس یک متد علمی دست به تحلیل جامعه و واقعیت عینی می زنیم اما تنها در تفسیر آن توقف نمی کنیم بلکه آن را می خواهیم تغییر هم بدهیم و برای تغییر نیاز به آرمان داریم نیاز به تخیل کردن داریم. انسان اگر آرمان و تخیل نداشت همچنان در غار زندگی می کرد و یا در دوران برده داری به سر می برد! این درست آرمان و تخیل انسان ها بوده که جوامع انسانی را رو به جلو برده پیشرفت داده است! اما اگر می خواهید چیز منفی از تخیل استخراج کنید این درست ناسیونالیسم است که همچون افیونی تخیلی انسان های جامعه را به هزاران سال قبل ارجاع می دهد و با یک حرکت ارتجاعی به انسان ها می گوید که به شکوه و عظمت تاریخ پرگوهر 2500 ساله سرزمین آریایی تان!؟!؟! افتخار کنید! این افتخار کاذب حکم افیون تخیلی را دارد که انسان ها را نسبت به واقعیت موجود کور می کند! در این جا است که ناسیونالیسم و ملی گرایی حتی از مذهب هم ارتجاعی تر می شود چون اگر مذهب وعده بهشت را در آینده ی نا معلوم می دهد ناسیونالیسم بهشت را در گذشته نامعلوم و خیالی می جوید!!!!

## سخن آخر

البته همان طور که در ابتدای نوشتار هم گفتم این نوشتار تنها گذرا و سرخط وار نکات پراکنده ناکاملی را در نقد ناسیونالیسم مطرح کرده است و بحث در این باب بسیار گسترده تر و مبسوط تر از این است. این جا تنها قصد من نشان دادن گوشه ای از بستر اصلی بحث است. در سخن آخرم خطاب به دوستانی که خود را چپ و انسان دوست و خواهان تغییر آزادی خواهانه و برابری طلبانه در جامعه می دانند اما همچنان به هر دلیل و بهانه ای گرفتار در گزاره های ناسیونالیستی و ملی گرایانه به هر شکل اش هستند می گویم که دوستان عزیز میان دو صندلی نشستن اشتباه است! باید دست به یک انتخاب سیاسی جدی بزنید! جامعه ما در بزنگاه تاریخی مهمی قرار دارد! این جا بحث انتخاب سیاسی است! در نتیجه این حالت طبیعی که هر انسانی علاقه و دل بستگی به محل تولد و زیست اش دارد مطرح نیست این حسی قابل احترام است یا این که برای تغییر جهان باید از محل زندگی خویش شروع کنیم این نیز گزاره ای درست است، سوسیالیست ها هم می گویند ما "جهانی می اندیشیم و منطقه ای عمل" می کنیم! اما این همه با ناسیونالیسم و ملی گرایی متفاوت است! دوستان باید تعیین تکلیف کنند که می خواهند منافع چه طبقه و کدام بخش از مردم را نمایندگی کنند؟ بالاخره سوسیالیست هستند یا ناسیونالیست های شرمنده و خجالتی!؟! چون اگر می خواهند در کنار طبقات پایین جامعه و خصوصا طبقه کارگر برای جهانی بهتر و جامعه ای آزاد و برابر و انسانی مبارزه کنند باید این نکته را در نظر بگیرند که کارگران وطن ندارند! کارگران هیچ چیز برای از دست دادن ندارند جز زنجیر های رنگارنگی که به نام ملیت، قومیت، نژاد، جنسیت، زبان، فرهنگ و... به آنان تحمیل شده است. در این میان کارگران اما برای به دست آوردن همه چیز یعنی کل جهانی که خودشان سازندگان واقعی آن هستند و حق شان است دست به نبرد اصولی و درست می زنند! چون بر این جمله به واقع باور دارند که: " **سرتاسر تاریخ جوامع انسانی تاریخ نبرد طبقاتی بوده است**" و لاغیر!